

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: پانزدهم - بهار ۱۳۹۲

از صفحه ۱۱۱ تا ۱۳۶

جمال شاهد در نظر سعدی* (نگاهی به اندیشه‌های جمال‌پرستانه سعدی)

علی دهقان^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز، ایران

فاطمه علیمحمدی^۲

چکیده

عقیده به تجلی ربوبیت در مظهر بشری، یا مطالعه جمال معنی در آینه طلعت شاهدان، شیوه برخی از صوفیه در جمال‌پرستی بوده است. به عقیده این گروه، نظر کردن به نکورویان، به شرط آنکه از روی شهوت نباشد بلکه به قصد اعتبار باشد و ناظر از مشاهده شاهد، به غایب عنایت کند و جمال صانع را در صنع بیند، جایز است. سعدی نیز مانند عارفان منسوب به این مکتب، پرستش جمال صوری و عشق مجازی را راه وصول به جمال مطلق می‌دانست. مطالعه آثار سعدی و اشارات پژوهندگان نشان می‌دهد که عوامل و زمینه‌های متعددی سعدی را مشتاق جمال طلعت نیکورویان کرده است. او زیبارویان و حتی همه هستی را شاهد و مظهر جمال الهی می‌دانست. از این رو برای مشاهده جمال، در صورت عنصری انسانی، شرایطی قایل شده و معتقد است که هر فرد کوردل و ظاهربین و بی‌بصری، نباید به جمال خوبان بنگرد، بلکه این نظر‌بازی و عشق‌ورزی، باید عاری از اغراض نفسانی باشد. این جستار دیدگاه جمال‌پرستانه سعدی را در غزلیات وی بررسی می‌کند و کیفیت، شرایط و عوامل جمال‌پرستی را در آیین شواهد اشعار سعدی نشان می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: سعدی، غزلیات، جمال‌پرستی، نظر، معشوق، شاهد.

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۱۹

۱- پست الکترونیکی: aaadehghan@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز - ایران.

مقدمه

«برنادوستی و شاهدبازی یا مطالعه جمال معنی در آینه طلعت شاهدان، شیمه و شیوه برخی از صوفیه در جمال پرستی بوده است» (ستاری، ۱۳۸۹: ۱۹۷). «در تصوف اسلامی هر یک از مشایخ صوفیان بنیاد کار و طریقت خود را بر روش یکی از مقامات و پایداری در تحقق بدان یا سیر در یکی از احوال و مراقبت آن نهاده‌اند، چنانکه بعضی سکر و عزلت و گروهی مراقبت باطن و دسته‌ای صحبت و اینار را اصل قرار داده‌اند، و برخی از مشایخ راستین عشق و وداد را پایه ترقی و کیمیای سعادت می‌شمرده‌اند» (فروزانفر، ۱۳۱۶: ۶۶۹ به نقل از مقدمه عبهرالعاشقین از کُربن و معین، ۱۳۶۶: ۵۶). استاد فروزانفر درباره عقیده گروه اخیر از مشایخ صوفیه می‌نویسد: «این طایفه عقیده داشتند که پرستش جمال و عشق صورت، آدمی را به کمال معنی می‌رساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر، آینه‌دار طلعت غیب است، پس ما که خود در قید صورت و گرفتارِ صوریم، به معنی مجرد، عشق نتوانیم داشت و از این رو بنیاد طریقت خود را بر اساس جمال پرستی متکی ساخته، به زیبایی صورت عشق می‌ورزیده‌اند» (همان: ۸۶-۸۷ به نقل از مقدمه عبهرالعاشقین از کُربن و معین، ۱۳۶۶: ۵۶-۵۷). جمال پرستان برای توضیح و تبیین مرام و عقیده خویش، به اخبار و احادیثی تمسک می‌جسته‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ (مسلم، ج ۱ ص ۶۵). ۲- رَأَيْتَ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (عبهرالعاشقین، ص ۳۱).
- ۳- أَطْلُبُو الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوَجْهِ (سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۸۰). ۴- إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَانَ يَعْجَبُ الْخَضْرَاءَ، وَيَعْجَبُهُ وَجْهُ الْحَسَنِ (عبهرالعاشقین، ص ۲۹). ۵- ثَلَاثٌ يَزِيدُنَّ فِي قُوَّةِ الْبَصَرِ: النَّظْرُ إِلَى الْخَضْرَاءِ، النَّظْرُ إِلَى وَجْهِ الْحَسَنِ، وَالنَّظْرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي (عبهرالعاشقین، ص ۲۹). « (بقلی، ۱۳۶۶: ۵۴-۵۵).

جامی نیز که خود یکی از عارفان و پیروان مکتب جمال می‌باشد، از قول بعضی عارفان، در این باره می‌گوید: «نزد اهل توحید و تحقیق این است که کامل آن کسی بود

که جمال مطلق حق سبحانه در مظاهر کونی حسی مشاهده کند به بصر، همچنان‌که مشاهده می‌کند در مظاهر روحانی به بصیرت ...» (بی‌تا: ۵۹۰).

کُربن و معین در مقدمهٔ *عبرالعاشقین*؛ «ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵ هـ.)، ابوحمزه و ابوالحسین احمد بن محمد نوری (متوفی ۲۹۵ هـ.)، احمد غزالی مؤلف کتاب *سوانح* (متوفی ۵۲۰ هـ.) و شاگردش *عین‌القضات همدانی* (مقتول در ۵۲۵ هـ.)، *روزبهان بقلی شیرازی* (متوفی ۶۰۶ هـ.)، *فخرالدین عراقی* (متوفی ۶۸۸ هـ.) و *اوحالدین کرمانی* (متوفی ۶۳۵ هـ.) را از بزرگان مکتب جمال برشمرده‌اند» (بقلی، ۱۳۶۶: ۵۷ - ۵۸). «ابن عربی نیز در این زمینه صاحب نظریه‌ای خاص است و مولانا جلال‌الدین محمد نیز که فرموده: *عشق مجازی را گذر بر عشق حق است انتها ... از اعظم تصوف جمالی است*» (ستاری، ۱۳۸۹: ۱۸۷). اما «سر دستهٔ این گروه *ابوخلمان دمشقی* است که در اصل از مردم فارس و ایرانی نژاد بوده و پیروانش را *حلمانیه* می‌خوانده‌اند،... این *خلمانیان* مردمی باذوق و خوش مشرب بوده‌اند و به پیروی از پیر خود هر جا زیبارویی می‌دیده‌اند پیش وی به خاک می‌افتاده و سجده می‌کرده‌اند... *ابوخلمان* در قرن سوم می‌زیسته و همان کسی است که *ابونصر سراج* در *اللمع فی التصوف* از وی به نام *ابوخلمان صوفی* یاد می‌کند، و گمان می‌رود لفظ شاهد و حجت به معنی زیبارویی در مصطلحات صوفیان از این عقیده سرچشمه گرفته است به مناسبت آنکه زیبارویان گواه یا دلیل جمال حق تعالی فرض می‌شده‌اند» (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۱).

سعدی نیز از سرآمدان مکتب جمال است. «می‌توان سعدی جلوه‌گر است ... و آن نظربازان جهان‌نمید و این ادعا به وضوح در دیوان سعدی جلوه‌گر است ... و آن عارف کامل که قادر است در هر موجودی جمال موجد را عیان بیند و در این زمینه گردن کج شتران حجاز را با چهرهٔ زیبا و قامت دلربای خوب‌رویان چین و چگل در برابر دیدهٔ جان‌بین او فرقی نیست سعدی است: محقق همان بیند اندر ابل / که در خوب‌رویان چین و چگل» (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۳۷۲-۳۷۳).

مطلوب سعدی در جمال پرستی

به نظر احمد غزالی «بدایت عشق آن است که تخم جمال از دست مشاهده در زمین خلوت دل افکند. تربیت او از تابش نظر بود» (۱۳۷۶: ۲۷۸). «حسن هر جا که هست، جلوه‌ای از حسن ذاتی حق و تابشی از آفتاب جمال شاهد ازلی است؛ و همان جمال جمیل حق است که در مظاهر جسمانی متجلی می‌گردد و دل‌ها را صید می‌کند» (ستاری، ۱۳۸۹: ۲۰۹). از این رو سعدی بر همه زیبایی‌ها عشق می‌ورزد و همه هستی را جلوه حق تعالی می‌داند.

همه عالم جمال طلعت اوست تا که را چشم این نظر باشد

(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۲۹)

سعدی مانند همه نمایندگان مکتب جمال پرستی، عشق مجازی را پلی برای رسیدن به عشق لاهوتی و معنوی می‌شمارد، نظر بازی و نگریستن به روی خوبان را خارج از محدوده شرع مجاز نمی‌داند، و معتقد است که: «نظر خدای بینان» از روی هوای نفس نیست و مطابق با سنت عرفان و تصوف می‌باشد:

گویند نظر به روی خوبان نهی است نه این نظر که ما راست
در روی تو سر صنع بی چون چون آب در آبگینه پیداست

(همان: ۳۷۶)

آنچه هوش و خرد سعدی را ربوده نه چهره زیبای محبوب، بلکه آفریدگار اوست و از دید وی «سر قلم قدرت بی چون الهی» در چهره زیبای معشوق پدیدار است:

باور مکن که صورت او عقل من ببرد عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست
گر دیگران به منظر زیبا نظر کنند ما را نظر به قدرت پروردگار اوست

(همان: ۳۹۴)

سر قلم قدرت بی چون الهی در روی تو چون روی، در آینه پدید است

(همان: ۳۸۲)

اگر نفس پرستان چشم به صورت ظاهر دارند، عاشقان پاک‌بین در چهرهٔ زیباییان آثار صنع الهی را می‌نگرند؛ کوتاه‌بینان خواهان خوشی‌های ظاهری‌اند و به چهره و نشان‌های پیدا و ظاهر صورت آدمی چشم می‌دوزند ولی سعدی در نقوش و آثار هنر آفرینش متحیر می‌شود:

خودپرستان نظر به شخص کنند پاک‌بینان به صنع ربّانی
تنگ‌چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاگانان بی‌ستانیم
تو به سیمای شخص می‌نگری ما در آثار صنع حیرانیم
(همان: ۵۲۲)

از دید سعدی جمال انسان و زیبایی صوری، وسیلهٔ پی بردن به نشانه‌های صنع حق است، تا بدان وسیله به جمال معنوی دست یابد:

سعدی غرض از حُفَّةٔ تن آیت حق است صد تعبیه در توست و یکی باز نجستی
نقّاش وجود این همه صورت که پرداخت تا نقش بینی و مصوّر بپرستی
(همان: ۵۳۳)

بنابراین سعدی، «در آنچه می‌بیند خدا را می‌جوید و می‌بیند و جمال را از آن خدا شناخته و تجلی آن را در صور محسوسات به کشف درمی‌آورد و با درک و استغراق در زیبایی و جمال محسوس، در زیبایی و جمال غیرمحسوس الهی مستغرق می‌گردد» (ابومحبوب، ۱۳۶۵: ۱). این همه استغراق در بی‌قراری سعدی هویداست:

حدیث صبر من از روی تو همان مثل است که صبر طفل به شیر از کنار مادر خویش
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۸۴)

صبر و تحمل از روی دوست، امری دشوار و محال است و سعدی چاره را در آن می‌بیند که دم درکشد و صبوری کند؛ البته نه به اختیار، بلکه از روی ضرورت و به اضطرار:

اگرچه صبر من از روی دوست ممکن نیست همی‌کنم به ضرورت چو صبر ماهی از آب
(همان: ۳۶۹)

روی تو نه رویی است کزو صبر توان کرد لیکن چه کنم گر نکنم صبر ضروری

(همان: ۵۷۱)

مشنو که مرا از تو صبوری باشد یا طاقت دوستی و دوری باشد
لیکن چه کنم گر نکنم صبر و شکیب؟ خرسندی عاشقان ضروری باشد

(همان: ۶۱۵)

به اختیار شکیبایی از تو نتوان کرد به اضطرار توان بود اگر شکیبایی است

(همان: ۴۰۱)

گر صبر دل از تو هست و گر نیست هم صبر که چاره دگر نیست

(همان: ۴۰۲)

«بدخویی معشوق در وصال و هجران عاشق و عشق را نیکوست، ... ای دل! قدح
بلاش چون نوش بکش / صد بد ز برای روی نیکوش بکش» (بقلم شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۲۷).
سعدی نیز، که صبر از روی دوست را امری محال و غیر ممکن می‌داند حاضر است
برای دیدن روی نیکوی یار، خوی بد او را تحمل کند. رک. (سعدی، ۱۳۷۹: ۳۳۹، ۳۶۶،
۴۰۰، ۴۰۴، ۴۷۹، ۵۲۱، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۶، ۵۷۱).

به طور کلی، سعدی جمال‌پرستی راستین را به شرایط استوار وابسته می‌داند که
ترک نفس‌پرستی، نگاه پاک، دل صاف و دیدن سیرت خوب در ورای صورت زیبا از
آن جمله است.

۱- فکر والا؛ به نظر سعدی جمال‌پرستی و نظر بازی با نفس‌پرستی تفاوت دارد:

هرکسی را نتوان گفت که صاحب نظر است عشق بازی دگر و نفس‌پرستی دگر است

نه هر آن چشم که بیند سیاه است و سپید یا سپیدی ز سیاهی بشناسد بصر است

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس آدمی خوی شود ور نه همان جانور است

(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۸۴)

نظریازی با تفکر و تأمل و اندیشه همراه بوده، با نگاه افراد سطحی نگر و کوتاه فکر متفاوت است؛ برای نگاه کردن فرد صاحب نظر و عارف، هیچ معنی وجود ندارد در حالی که نگاه اول را بر غیرعارف، شرعاً می‌بخشند اما نگاه دوم، جایز و روا نیست:

نظر خدای بینان طلب هوی نباشد قدم نیازمندان طلب هوی نباشد
همه وقت عارفان را نظر است و عامیان را نظری معاف دارند و دوم روا نباشد

(همان: ۴۳۰)

هر فرد کوردل و ظاهر بین نباید به جمال خوبان بنگرد مگر صاحب نظران بینادل و بصیر (همان: ۳۷۲) همانند سعدی:

همه بینند نه این صنع که من می‌بینم همه خوانند نه این صنع که من می‌خوانم

(همان: ۵۱۲)

سعدی در اشاره به خودپرستانی که عشق حقیقی را از هوای نفس باز نمی‌شناسند می‌گوید:

چشم کوتاه نظران بر ورق صورت خوبان خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را
همه را دیده به رویت نگران است و لیکن خودپرستان ز حقیقت نشناسند هوا را

(همان: ۳۶۱)

۲- نگاه پاک؛ سعدی معتقد است که عاشق پاکباز بر رخ دوست به ناپاکی نمی‌نگرد. نگاه او بر حسن ماهرویان، نگاهی پاک است و عاری از اغراض نفسانی.

سعدی اگر نظر کند تا نه غلط گمان ببری کو نه به رسم دیگران بنده زلف و خال شد

(همان: ۴۳۵)

ما را نظر به خیر است از حسن ماهرویان هر کو به شر کند میل او خود بشر نباشد

(همان: ۴۳۰)

و رک. (سعدی، ۱۳۷۹: ۳۸۶، ۴۱۱) سعدی نگاه ناپاک بر رخ دوست را به دور از مروّت می‌داند (همان: ۵۰۴، ۵۲۹، ۵۸۱).

۳- دل صاف؛ از دید سعدی از شرط‌های نظر کردن به رخسار خوبان این است که، فرد ناظر باید خودش شایسته باشد تا به رخسار نیکوان که مانند آئینه پاک و شفاف است نگاه کند. دل او نیز باید پاک و عاری از زنگار باشد؛ زیرا: «دل در ابتدا همچون آئینه‌ای تیره و زنگار گرفته جلوه می‌کند که زنگار رویش را پوشانده است و مانع آن می‌شود که تصاویر در آن انعکاس یابند. لذا لازم است که تمیز و صاف باشد تا بتواند بر اثر تزکیه تصاویر را چنانکه فی‌الواقع هستند، بدون دخل و تصرف منعکس کند. همچنین لازم است که آئینه دل چنان تعبیه شود که جز صورت معشوقی حق نبیند در این صورت است که تصویر حق با این تجلی یکی می‌شود» (پی‌رونک، ۱۹۸۷: ۱۰ به نقل از صابری، ۱۳۸۹: ۲۰۵). سعدی آئینه دل را از زنگار هوی می‌زداید تا چهره دوست در آن نمایان شود به معشوق زیبارو نیز اطمینان می‌دهد که اغیار توان دیدن جمال وی را ندارند. (سعدی، ۱۳۷۹: ۵۴۷).

شاهد آئینه است و هرکس را که شکلی خوب نیست گو نگه بسیار در آئینه روشن مکن

(همان: ۵۳۳)

شاهد ما را نه هر چشمی چنان بیند که هست صنع را آئینه‌ای باید که در وی زنگ نیست

(همان: ۴۰۳)

سعدی حجاب نیست تو آئینه پاک دار زنگار خورده چون بنماید جمال دوست؟

(همان: ۳۹۶)

۴- مطالعه سیرت زیبا در ورای صورت زیبا؛ «در شعر معنویت‌گرای فارسی

زیبایی بدون اصل نیکی، یعنی زیبایی صرف، لحاظ نمی‌شود، بدین معنی که شاعر جمال را هم به صورت ظرف و مظروف می‌نگرد، ظرف یا قالب یا شکل آن، همین نمود بیرونی زیبایی است اما مظروف و محتوای آن خوی نیک است» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۲۳). سعدی نیز توجه به صورت و غافل شدن از سیرت را نتیجه سطحی‌نگری فرد ناظر می‌داند، و سیرت زیبا را از ملایمات روی خوب دانسته، این دو را از هم تفکیک

ناپذیر می‌شمارد و در آغاز دیوان غزلیات خود، خدا را به خاطر آفریدن صورتِ خوب و سیرتِ زیبا می‌ستاید. (سعدی، ۱۳۷۹: ۳۵۹).

تقارن زیبایی ظاهری و معنوی معشوق با همدیگر پدیده بی‌مانند است (همان: ۳۶۷). زیبارو به لحاظ سیرت زیبا از جهانیان ممتاز و برتر می‌شود (همان: ۴۷۲، ۴۵۲، ۴۴۲). سعدی صورت زیبای محبوب را همچون آبگینه صافی می‌داند که خوی جمیل وی همانند مئی روشن از داخل آن پیداست:

روی تو خوش می‌نماید آینه ما کاینه پاکیزه است و روی تو زیبا
چون مئی روشن در آبگینه صافی خوی جمیل از جمالِ روی تو پیدا
(همان: ۳۶۰)

با این همه شرایطی که سعدی برای نظر به روی خوبان بیان می‌کند، در فحوای سخنان او جمال‌پرستی زمینه‌ها و عوامل متعددی دارد. این عوامل در اندیشه و آثار عرفا و اهل نظر نیز قابل مشاهده است.

زمینه‌ها و جاذبه‌ها

۱- تقدیر

به عقیده عرفا عشق و دوستی و مؤانست جان‌های عشاق پیش از آفرینش قالب خاکی آنها وجود داشته است و به قول روزبهان بقلی: «ولایت عشق، اثبات عشق انسانی در رمز مبارک فرمود، دانست که ارواح قدسی در بلادِ بدایت در شهرستان عزت نزد سُرّادق حضرت یکدیگر را دیده بودند، و از رؤیت آثار حق - که در رؤیت یکدیگر دیده بودند - با همدیگر از تأثیر آن حسن و مقارنه و به مشابَهت صفات با هم الفت گرفته بودند. چون در این عالم آمدند، بدان چشم یکدیگر را باز بینند. از غلبه اهلیت و صفاء صفت و تعریف عقل کلّ و قرابت جان با جان یکدیگر باز بینند، و به نور فراست یکدیگر را باز شناسند، و بر یکدیگر عاشق شوند. چنانکه فرمود - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - ارواح جنود مجنّده، فما تعارف منها ائتلف، و ما تناكر منها اختلف» (۱۳۶۶: ۲۴). «پس

اگر انسان بر جمالی عشق می‌ورزد، این عقیده ناشی از قبول قاعده‌ی جاذبه‌ی تجانس و تناسب ارواح و عشق ازلی جان‌ها به یکدیگر است که چون از عالم ارواح به عالم ابدان آمدند به خاطر همان کشش و عشق روحانی قدیم، جویای هم می‌شوند و تا معشوق خود را نیابند آرام نمی‌گیرند» (ستاری، ۱۳۸۹: ۳۱۷). بنابراین، این سابقه‌ی معرفت بین ارواح، عشق را به وجود می‌آورد و پرستش نیز از عشق پدید می‌آید. در نتیجه این عشق‌ورزی و مؤانست و مصاحبت خلق با خلق غیراختیاری و تقدیری است.

سعدی نیز معتقد است نگرستن به زیبایی و صورت زیبا مثل عشق در تقدیر آدمی است که از آن گریز و چاره‌ای نیست و کوشش و توان آدمی در برابر تیر قضا و تقدیر بی‌نتیجه است:

ای که گفתי دیده از دیدار بت‌رویان بدوز هر چه گویی چاره دانم کرد جز تقدیر را
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۶۳)

گویند چرا نظر نبستی تا مشغله و خطر نباشد
ای خواجه برو که جهد انسان با تیر قضا سپر نباشد

(همان: ۴۳۱)

«وجود تعلق و تعشق امری است غیر اختیاری و کاری است نه بر مراد و خواست شخص» (شجاع، ۲۵۳۶: ۱۷۶-۱۷۷).

و سعدی نیز می‌گوید:

در من این عیب قدیم است و به در می‌نرود که مرا بی‌می و معشوق به سر می‌نرود
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۵۵)

بنابراین، سعدی نمی‌تواند از نظر کردن به خوبان، که در تقدیر وی است، بپرهیزد:

گویندم از او نظر بپرهیز پرهیز ندانم از قضا من

(همان: ۶۰۰)

۲- دین عاشقان

عین الفضاات همدانی می‌گوید: «ای دوست عاشقان را دین و مذهب، عشق باشد که دین ایشان، جمال معشوق باشد؛ آنکه مجازی بود، تو او را شاهد خوانی» (۱۳۸۹: ۲۸۶). «سعدی نیز، آشکارا نظر کردن بر روی زیبارویان را دین خود دانسته و خلاف آن را برگشت از دین (= ارتداد) شمرده است» (حسن‌لی، ۱۳۸۹: ۱۱۵). وی در اشعار خود به صراحت تأکید می‌کند که:

نظر کردن به خوبان دین سعدی است مباد آن روز کو برگردد از دین
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۳۵)

سعدی به شاهدبازی خویش اعتراف می‌کند (همان: ۳۶۴) و آن را نه عیب و ننگ بلکه مایهٔ تحسین و سرافرازی می‌داند (همان: ۴۰۷) و هرگز قصد ندارد از دین خود برگردد:

خود گرفتم که نظر بر رخ خوبان کفر است من از این باز نگردم که مرا این دین است
(همان: ۳۹۲)

۳- رسم معهود

سعدی معتقد است که نگاه کردن به خوب‌رویان راه و روش شناخته شده‌ای است و این رسم نوی نیست که وی آن را به جهان آورده باشد؛ همهٔ جهانیان پنهان و آشکار به خوبان نظر می‌افکنند و سعدی نیز جزو آن گروه است، زیرا محبوب به لحاظ صورت و سیرت از دیگران برتر و ممتاز است و اگر کسی در همهٔ عمر فقط یک نظر وی را ببیند تمام عمر هواخواه او خواهد بود، در خطاب به معشوق نیز می‌گوید: زنه‌ار! گروه پیراستگان از قید تعلق را سرزنش نکنی زیرا اگر زیبایی تو را ببینند به شور و غوغا آیند:

نظر با نیکوان رسمی است معهود نه این بدعت من آوردم به عالم
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۸۹)

ای به خلق از جهانیان ممتاز چشم خلقی به روی خوب تو باز
(همان: ۴۷۲)

کس نیست که پنهان نظری با تو ندارد من نیز بر آنم که همه خلق بر آنند
(همان: ۴۴۸)

کس ندیدست تو را یک نظر اندر همه عمر که همه عمر دعاگوی و هوادار تو نیست
(همان: ۴۰۵)

تا ملامت نکنی طایفه رندان را که جمال تو ببینند و به غوغا آیند
یعلم الله که گر آیی به تماشا روزی مردمان از در و بامت به تماشا آیند
(همان: ۴۵۱)

همه دیده‌ها به سویت، نگرانِ حُسنِ رویت مَنّت آن کمینه مُرغم، که اسیرِ دام داری
(همان: ۵۶۹)

معشوق همه را شیفته می‌کند: «شکوه و جلال معشوق در آن است که نه تنها دل عاشق، بلکه سراسر جهان را در سیطره و نفوذ خود داشته باشد، منشأ آرایش جهان و نشاط کون و مکان باشد» (یثربی، ۱۳۸۵: ۲۴۱). بنابراین هرگاه معشوق از پس پرده پدیدار آید همه را ناشکیب خواهد کرد. برای همین سعدی از وی می‌خواهد که به هر جانب و جایگاه روی نیاورد که عاشقان به ناگاه با دیدن وی شیدا می‌شوند:

کس نماند که به دیدار تو واله نشود تا تو لعبت ز پس پرده پدیدار آیی
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۴۳)

مرو هر سوی و هر جاگه، که مسکینان نیند آگه نمی بیند کست ناگه که او شیدا نمی‌باشد
(همان: ۴۳۴)

تا تو منظور پدید آمدی ای فتنه‌پازس هیچ دل نیست که دنبال نظر می‌نرود
(همان: ۴۵۵)

۴- جذبۀ جمال

«معشوق هر کسی به تنهایی جامع همه زیبایی‌هاست، اگر عاشق در معشوق نقص و کمبودی ببیند، حتماً به سراغ فرد کامل‌تری خواهد رفت؛ اما وقتی دل به کسی می‌دهد، در واقع او را بر همگان ترجیح می‌دهد. پس دلبر هر فردی برای او دارای همه کمالات است» (یثربی، ۱۳۸۵: ۲۴۰). معشوق سعدی نیز در زیبایی و دل‌آرایی بی‌مانند است

(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۱۵) و جمال او به وصف در نمی آید و شاعر نمی داند او را به چه مانند کند، زیرا وی از هر آنچه که در قالب خرد و گمان و سنجش بگنجد، جدا و برتر است؛ از اینکه او را حور بنامد اظهار ندامت می کند و نشان ترک ادب می داند:

فکرم به منتهای جمالت نمی رسد کز هر چه در خیال من آید نکوتری

(همان: ۵۷۲)

هر چه در صورت عقل آید و در وهم و قیاس آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید

(همان: ۴۶۲)

حور خطا گفتم اگر خواندمت ترک ادب رفت و قصور ای صنم

(همان: ۵۱۵)

در نظر سعدی زیبایی محبوب بی مانند و فتنه انگیز است:

من در بیان حسن تو حیران بمانده ام حدی است حسن را و تواز حد گذشته ای

(همان: ۵۴۱)

در پارس که تا بودست از ولوله آسودست بیم است که برخیزد از حسن تو غوغایی

(همان: ۵۴۸)

سعدی جمال معشوق را فراتر از قدرت و هنر توصیف گری خویش می داند:

سخن پیدا بود سعدی که حدش تا کجا باشد زبان درکش که منظورت ندارد حد زیبایی

(همان: ۵۴۶)

به از تو مادر گیتی به عمر خود فرزند نیاورد، که همین بود حد زیبایی

(همان: ۵۴۶)

نه حسنت آخری دارد، نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

(همان: ۵۷۶)

و شبیه وی هیچ کجای جهان یافت نمی شود؛ مگر در آینه، و تنها تصویر وی در

آینه با صورت زیبایش در حسن برابری و مقابله خواهد کرد (همان: ۵۸۷، ۴۱۵):

جز صورتت در آینه کس را نمی رسد با صورت بدیع تو کردن برابری

(همان: ۵۶۵)

ای که هرگز ندیده‌ای به جمال جز در آینه مثل خویشتنی
(همان: ۵۴۱)

۵- بصیرت

جهان سراسر جلوه جمال محبوب ازلیست هر چند همه آن چشم زیبایی‌شناس را
ندارند که در زیبایی‌های هستی، جمال الهی را بنگرند:

همه عالم جمال طلعت اوست تا که را چشم این نظر باشد
کس ندانم که دل به او ندهد مگر آن کس که بی بصر باشد
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۲۹)

بنابراین از دید سعدی هرکس به تماشای صورت خوبان میلی نداشته باشد، جاهل
(همان: ۳۸۸)، بی بصیرت و کور (همان: ۴۷۰، ۴۴۸، ۴۳۱، ۴۰۲، ۳۷۳)، کالبدی بی‌جان (همان: ۴۰۵)،
خس و خاشاک و هیزم خشک (همان: ۴۴۹)، سنگ خارا (همان: ۳۷۶)، صورتی
ساخته شده از سنگ و رو (همان: ۴۵۲) و نقش روی دیوار (همان: ۵۰۲)، بلکه دواب در
صورت آدمی است و حتی در پایه جماد است:

ای شهره شهر و فتنه خیل فی منظرک النهار واللیل
هر کو نکند به صورتت میل در صورت آدمی دواب است
(همان: ۳۷۹)

هر آدمی که بینی از سر عشق خالی در پایه جماد است او جانور نباشد
(همان: ۳۴۰)

ای پری روی ملک صورت زیبا سیرت هر که با مثل تو انش نبود انسان نیست
(همان: ۴۰۴)

فرشته ای تو بدین روشنی نه آدمئی نه آدمی است که بر تو نظر نیندازد
(همان: ۴۲۶)

هر که با صورت و بالای تو اش انسی نیست حیوانی است که بالاش به انسان ماند
(همان: ۴۳۹)

آن بهایم نتوان گفت که جانی دارد که ندارد نظری با چو تو زیبا منظور
(همان: ۴۶۹)

عیب سعدی مکن ای خواجه اگر آدمی کادمی نیست که میلش به پری رویان نیست
(همان: ۴۰۵)

۶- عبرت

به نظر روزبهان بقلی در شرح شطحیات: «خداوند جلّ جلاله دل عاشقان را تجلی کند از هر ذره‌ای از عرش تا به ثری، به نعت ظهور نه به وصف حلول، لیکن تجلی کند خاص از صورت نیکو اهل محبت و عشق را، تا روح ایشان به جمال برآید، و عقول ایشان از جلال قوی حال گرداند. این حقیقت است، نه مجاز. فعل اوست، و فعل از صفت اوست. صفت از ذات مفارق نیست» (۱۳۶۰: ۴۳۴). «پس موجودات زیبا و خوب روی، شاهدان خدایند و دوست داشتنشان گناه نیست، چون تنها به وساطت و دستگیری آنان به خدا می‌توان رسید و محال است که پیوند ولایت ایشان به خدا راهبر نباشد، البته مشروط بر اینکه آنها را به خاطر زیبایی و جمالی که خود مظهر و صورت تجلی آند، دوست بداریم و آینه را که مادی و شکستنی است، با تصویر منعکس و نقش بسته در آن یکی نپنداریم و از این تصویر، به اصل و مبدأ آن راه بریم» (ستاری، ۱۳۸۹: ۲۵۰). از دید سعدی نیز نظر کردن به روی نیکو نه تنها خطا و اشتباه نیست، بلکه ندیدن روی خوب خطاست:

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد خطا بود که نبینند روی زیبا را
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۶۰)

زیرا کسانی که معتقدند نگاه کردن به روی نیکوان صواب نیست تنها جمال ظاهر را می‌نگرند و از کمال باطن غافلند.

آن که می‌گوید نظر در صورت خوبان خطاست او همین صورت همی بیند ز معنی غافل است
(همان: ۳۸۷)

سعدی در خطاب به معشوق که معتقد است نظر کردن به خوبان گناه است، می‌گوید:

گفتی نظر خطاست، تو دل می‌بری رواست؟ خود کرده جرم و خلق گنهکار می‌کنی
(همان: ۵۹۰)

پورجوادی در کتاب «سلطان طریقت» می‌نویسد: «از دید احمد غزالی نظر کردن بر روی نیکو بر دو قسم است: یکی از روی شهوت و دیگری از روی عبرت. در حالی که نظر کردن بر خوب‌رویان از روی شهوت گناه است همین نظر اگر از روی عبرت باشد عبادت محسوب می‌شود. این خطاب مبتنی بر این حدیث است که پیغمبر (ص) فرمود: النظر بالعبرة الی وجوه الحسان عبادة، و من نظر الی وجه حسن بالشهوة کتب علیه اربعون الف ذنب یعنی نظر کردن بر روی نیکو که با عبرت توأم باشد عبادت است اما اگر این نظر از روی شهوت باشد چهل هزار گناه به حساب شخص می‌نویسند» (۱۳۵۸: ۵۹-۶۰). از دید سعدی نیز، نگرستن به رخسار خوبان حلال است زیرا در نگاه وی زیبایی خوبان شاهد و گواهی بر زیبایی خداوند است:

مرا به صورت شاهد نظر حلال بود که هرچه می‌نگرم شاهدست در نظرم
دو چشم در سر هر کس نهاده اند ولی تو نقش بینی و من نقش بند می‌نگرم
(سعدی، ۱۳۷۹: ۶۰۸)

و گناه شمرده نمی‌شود بلکه نگاه نکردن گناه است:

تو هم این مگوی سعدی که نظر گناه باشد گنه است بر گرفتن نظر از چنین نگاه‌های
(همان: ۵۷۸)

اگر نظربازی گناه نیز شمرده شود فقط سعدی نیست که این گناه را دارد (همان: ۵۲۳، ۴۸۹، ۴۴۳):

که نه روی خوب دیدن گنه است پیش سعدی تو گمان نیک بردی که من این گناه دارم؟
(همان: ۵۰۴)

گر کند میل به خوبان دل من عیب مکن کاین گناهی ست که در شهر شما نیز کنند
(همان: ۴۴۹)

در مذهب عشق نگرستن به خوبان حلال است:

که گفت در رخ زیبا حلال نیست نظر حلال نیست که بر دوستان حرام کنند
زمن پیرس که فتوا دهم به مذهب عشق نظر به روی تو شاید که بر دوام کنند
(همان: ۴۵۰)

به هر حال اگر نگریستن به روی خوبان حرام و گناه باشد، سعدی نمی‌تواند نظر
نگاه دارد و دیده از دیدار خوبان فرو بندد. او توبه کرده است که از این گونه کارهای
ناروا هرگز روی نگرداند:

من اگر نظر حرام است بسی گناه دارم چه کنم نمی‌توانم که نظر نگاه دارم
(همان: ۵۰۳)

من اگر چنانکه نهی است نظر به دوست کردن همه عمر توبه کردم که نگردم از مناهی
(همان: ۵۹۴)

۷- غیرت

«چون عشق به کمال رسد، کمال معشوق را داند و از اغیار او را تشبیهی نیابد و
نتواند یافت. انشش از اغیار منقطع شود آلا از آنچه تعلق بدو دارد» (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۳۴).
ابن عربی معتقد است که: «عشق با قلب عاشق درمی‌پیچد تا آنجا که عاشق نظرش به
محبوب خویش است نه غیر او» (غراب، ۱۳۸۹: ۱۵۵). سعدی نیز نمی‌خواهد جز به دیدار
روی دوست دیده باز کند زیرا از وقتی که چهره دلارای وی را دیده، هر کس که در
عرصه هستی بوده در نگاهش خوار و بی ارزش شده؛ بنابراین مایل نیست جز به روی
دوست، به کس دیگری بنگرد و همه مردم در نگاهش اغیار و بیگانه‌اند:

جز به دیدار توأم دیده نمی‌باشد باز گویی از مهر تو با هر که جهانم کینی است
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۰۷)

نیکم نظر افتاد بر آن منظر مطبوع کاوّل نظرم هر چه وجود، از نظر افتاد
(همان: ۴۱۶)

دگر به روی خود از خلق در بخواهم بست مگر کسی ز توأم مزده ای فراز آرد
(همان: ۴۲۰)

عشق روی تو حرام است مگر سعدی را که به سودای تو از هر که جهان باز آمد
(همان: ۴۳۷)

تا گل روی تو دیدم، همه گل‌ها خارند تا تو را یار گرفتم، همه خلق اغیارند
(همان: ۴۴۲)

کسی که روی تو بیند، نگه به کس نکند ز عشق سیر نباشد، ز عیش بس نکند
(همان: ۴۴۵)

نیز رک. (همان: ۴۸۵، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۴۰، ۵۴۲).

۸- شوق دیدار، تشنگی بی‌پایان

گر در روزی هزار بارت بینم در آرزوی بار دگر خواهم بود
(عراقی، ۱۳۶۶: ۴۰۳)

«دیده از دیدن مشتاق‌تر می‌شود، چون جمال نامتناهی است و در هر دیدنی نور و استعدادی عین عاشق را حاصل شد، قوت رؤیت می‌فزاید تا هر بار جمال محبوب خوب‌تر و جمیل‌تر مشاهده می‌کند، لاجرم اشتیاق زیاده می‌شود» (برزشآبادی، ۱۳۷۹: ۲۷۶-۲۷۷). سعدی نیز معتقد است که نیاز وی به دیدار محبوب چندان نیست که با یک نگاه برآورده شود بلکه چنان تشنه‌کام است که از دیدار مه‌رافزون محبوب مانند بیمار گرفتار استسقا در کنار آب شیرین، هرگز سیری نمی‌شناسد (سعدی، ۱۳۷۹: ۵۶۲، ۳۶۱، ۵۳۸، ۴۸۷):

نه چنان مفتقرم کم نظری سیر کند یا چنان تشنه که جیحون بنشانند آزم
(همان: ۵۰۶)

همچو مستقی بر چشمه نوشین زلال سیر نتوان شدن از دیدن مه‌رافزایت
(همان: ۴۱۵)

از دید سعدی کار چشم نگاه کردن است و «از بهر این کار آمده‌ست»:

گر تو انکار نظر در آفرینش می‌کنی من همی گویم که چشم از بهر این کار آمده‌ست
(همان: ۳۸۲)

ای خردمند که گفتی نکنم چشم به خوبان به چه کار آیدت آن دل که به جانان نسپاری؟
(همان: ۵۶۸)

و فایده بینایی را در این کار می‌داند:

سعدیا پیکر محبوب برای نظر است گر نبینی چه بود فایده چشم بصیر؟
(همان: ۴۷۲)

دیده را فایده آن است که دلبر ببند و ر نبیند چه بود فایده بینایی را ؟
(همان: ۳۶۷)

۹- بی‌قراری دل (ناشکیبایی)

اگر دیگران بر ندیدن خوبان شکیبیا باشند، سعدی در برابر کرمه زیبایان که چون تیغ آخته است، شکیبایی را سپری سست و ناستوار می‌داند و نمی‌تواند دیده از دیدار خوبان برگیرد.

مرا شکیب نمی‌باشد ای مسلمانان ز روی خوب لکم دینکم و لی دینی
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۹۱)

نیز رک. (همان: ۴۰۴، ۴۴۶، ۴۶۶، ۴۵۳).

هر کس سعدی را نصیحت کند و از دیدار یار باز دارد کار بی‌فایده‌ای انجام می‌دهد، زیرا وی هرگز قصد ندارد از دیدار محبوب روی برتابد، پیمان عشق و لازمه محبت در آن است که روی به مقصود آرند و به سرزنش دیگران التفات و توجه نکنند: دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است هر که ما را این نصیحت می‌کند بی‌حاصل است
(همان: ۳۸۷)

من از تو روی نیچم که شرط عشق آن است که روی در غرض و پشت بر ملام کنند
(همان: ۴۵۰)

امکان دیده بستنم از روی دوست نیست اولیتر آنکه گوش نصیحت بیگانم
(همان: ۵۱۱)

سعدی اگر هم بخواهد بر چهره زیبا نظر نیفکند آنها با چشم بندی و افسون وی را به دیده گشودن و نظر کردن برمی‌انگیزند؛ تقوی و پرهیزکاری نیز در برابر ناوک نگاه نیکوان سپر مناسبی نیست، و مجاهده و تلاش در این کار بی‌فایده می‌باشد:

گفتم به شیرمردی چشم از نظر بدوزم با تیر چشم خوبان تقوی سپر نباشد
(همان: ۴۳۰)

گفته بودیم به خوبان که نباید نگریست دل ببرند و ضرورت نگران گردیدیم
(همان: ۵۲۰)

سعدی نتوانی که دگر دیده بدوزی کان دل بر بودند که صبرش قدری بود
(همان: ۴۵۳)

نیز رک. (همان: ۴۵۲، ۴۴۳، ۴۱۰، ۴۹۳، ۴۲۷، ۴۷۲، ۴۱۶، ۵۳۱، ۴۸۲).

۱۰- ارزش دیدار دوست و آثار آن

دیدار دوست در نظر سعدی جایگاه برتری دارد و او جمال دوست را بر بسیاری از نعمت‌ها ترجیح می‌دهد. از جمله:

۱/۱۰- برتری دیدار دوست بر تماشای باغ و صحرا (بوستان، چمن، گل، ...):

سعدی بی‌روی دوست هیچ انگیزه‌ای به تماشای باغ و بوستان‌های پرگل و سبزه ندارد؛ هر جا که محبوب باشد گشایش خاطر وی از بند غم همانجا خواهد بود. هم صحبتی با محبوب برایش دلپذیرتر است از باغ‌ها و دشت‌های پر از گل و سبزه، بدون دیدار روی یار نگریستن به گلها را رنج کشیدن می‌داند و در خطاب به معشوق می‌گوید: مرا که چشم رغبت و ارادت به سوی تو است دلیل راستی عشق نخواهد بود اگر به لاله و سنبل بنگرم.

بیا که وقت بهار است تا من و تو، به هم به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۶۰)

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که توئی تفرج آنجاست
(همان: ۳۷۶)

نکند میل دل من به تماشای چمن که تماشای دل آن جاست که دلدار آن جاست
(همان: ۳۷۸)

ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار با من مگو، که چشم در احباب خوشترست
(همان: ۳۸۵)

روی از جمال دوست به صحرا مکن، که روی در رویِ همنشینِ وفاجوی خوشترست
(همان: ۳۸۵)

مرا از آن چه که بیرون شهر، صحرائی است قرین دوست به هر جا که هست خوش جایی است
(همان: ۴۰۱)

من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم که گلی همچو رخ تو، به همه بستان نیست
(همان: ۴۰۴)

بستانِ بی مشاهده دیدن مجاهده است و در صد درختِ گل بنشانی به جای یار
(همان: ۴۶۸)

۲/۱۰- برتری روی دوست بر دیدار جمال حور:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۰۸)

به دو چشم تو که گر بی تو برندم به بهشت نکنم میل به حوران و نظر با ساقی
(همان: ۵۷۶)

۳/۱۰- برتری دیدار روی دوست بر دیدن ماه آسمان:

به چشم‌های تو کان چشم کز تو بگیرند دریغ باشد بر ماه آسمان انداخت
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۷۱)

۴/۱۰- برتری دیدار روی دوست بر هر دو جهان:

صحبت یار عزیز، حاصل دور بقاست یکدمه دیدار دوست، هر دو جهانش بهاست
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۷۷)

نیز رک. (همان: ۴۲۰، ۵۱۳، ۵۸۱، ۵۴۷، ۵۱۶).

۵/۱۰- برتری دیدار روی دوست بر نعمت‌های دنیوی:

سیم و زرم گو مباش و دینی و اسباب روی تو بینم که ملک روی زمین است
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۹۲)

۶/۱۰- برتری دیدار روی دوست بر بهشت و نعمت‌های بهشتی:

وگر بهشت مصور کنند عارف را به غیر دوست نشاید که دیده بردارد
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۲۱)

بی‌روی توأم جنت فردوس نباید کاین تشنگی از من نبرد هیچ شرابی
(همان: ۵۵۰)

دیدن جمال روی یار برای عاشق سعادت‌آور، شادی افزا و سرمست کننده است.

۷/۱۰- سعد و خجستگی دیدار روی نیکو:

حکیم عمر خیام نیشابوری در کتاب نوروزنامه خود در وصف روی نیکو و سعادت دیدار روی زیبا می‌نویسد: «روی نیکو را دانایان سعادت‌تی بزرگ دانسته‌اند، دیدنش را به فال فرخ دانسته‌اند و چنین گفته‌اند که سعادت دیدار روی نیکو در احوال مردم همان تأثیر کند که سعادت کواکب سعد بر آسمان ... زیرا که نیکویی صورت مردم بهری است از تأثیر کواکب سعد که به تقدیر ایزد تعالی به مردم پیوندند، ... و مر دیدار روی نیکو را چهار خاصیت است، یکی آنکه روز خجسته کند بر بیننده، و دیگر آنکه عیش خوش گرداند و سه دیگر آن که به جوانمردی و مروّت راه دهد و چهارم آن که به مال و جاه زیادت کند» (۱۳۷۹: ۹۳-۹۴). سعدی نیز، دیدار روی نیکو را سحرگهان، بامدادی توأم با نیک‌بختی می‌داند و نشان «بخت بلند» و «طالع میمون» و «روز فیروز»: یار زیبا گر هزارت وحشت از وی در دل است بامدادان روی او دیدن صباح مُقبِل است
(سعدی، ۱۳۷۹: ۳۸۷)

هر که چشمش بر چنان روی اوفتاد طالعش میمون و فالش مُقبِل است
(همان: ۳۸۶)

نیز رک. (همان: ۵۸۹، ۳۹۱، ۳۹۶، ۵۳۴، ۵۴۶)

سعدی معتقد است، آنکه صبح زود بر دیدار روی نیکوی محبوب نایل شود مانند این است که دریچه‌ای از بهشت برین بر رویش گشوده باشند، و حتی دیدار وی را سحرگاهان، لطیف‌تر از گشودن چشم بر بهشت می‌داند:

دریچه‌ای ز بهشتش به روی بگشایی که بامداد پگاهش تو روی بنمایی
(همان: ۵۴۶)

در چشم بامدادان، به بهشت برگشودن نه چنان لطیف باشد، که به دوست برگشایی
(همان: ۵۴۶)

۸/۱۰- شادی بخشی

ابن عربی می‌گوید: «فصاحب العين إن جاء الحبيب له يوماً ليصره يلتذّ بالنظر. صاحب چشم، اگر روزی محبوبش به جانب او آید که با او دیدار کند؛ با دیدن و نظر کردن لذت می‌برد» (غراب، ۱۳۸۹: ۱۵۷). زیرا «جان به جان انس گیرد و انس در رؤیت و صحبت است، و سکون از آن پدید آید» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۴۰). از دید سعدی نیز دیدار معشوق طرب‌زا و روح‌پرور است:

ای که از سرو روان قلّه تو چالاک‌تر است دل به روی تو ز روی تو طربناک‌تر است
(سعدی، ۱۳۷۹: ۱۵۷)

فراق روی تو هر روز نفس کشتن بود نظر به شخص تو امروز روح پروردن
(همان: ۵۵۳)

دیدن جمال دوست راحت دل (همان: ۵۵۹)، بی‌تأثیر کننده غم‌ها (همان: ۴۹۶) و مرهم (همان: ۳۸۸) بوده و دیدار روی نیکو سعادت‌ی بزرگ و غیرقابل وصف است:

دانی کدام دولت، در وصف می‌نیاید؟ چشمی که باز باشد، هر لحظه بر جمالی
(همان: ۵۷۹)

۹/۱۰- مستی دیدار

سعدی می‌گوید من آن صورت‌پرست و هواخواه جمال ظاهر نیستم که سرمست آرزو و هوس خویش باشم، دل و خرد من آن ربود که نقشبند چهره زیباست:

من نه آن صورت پرستم کز تمنای تو مستم هوش من دانی که برده‌ست آنکه صورت می‌نگارد
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۲۰)

شاعر از ژرف‌نگری در رخسار زیباییان و جلوه خدا را در آنها دیدن مست گشته
است.

نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست
(همان: ۳۷۴)

نتیجه‌گیری

جمال‌پرستی، عقیده به تجلی ربوبیت در مظهر بشری می‌باشد. جمال‌پرستان به موجب حدیث: «ان الله جمیل و یحب الجمال» معتقد بودند که خدا را باید در جمال خوب‌رویان جست. این عقیده در قرن سوم، در مسیر تحول تصوف عابدانه به سمت تصوف عاشقانه، پدید آمده است. به عقیده این گروه، نظر کردن به صورت نوجوانان زیباروی - که شاهد و گواه زیبایی حق شمرده می‌شده‌اند - به شرط آنکه از روی شهوت نباشد، بلکه به قصد اعتبار باشد و هدف فرد ناظر از نگریستن به رخسار خوبان، عنایت و توجه به زیبایی خالق آن باشد و جمال‌صانع را در صنع ببیند، جایز است. سعدی نیز یکی از شاعران مشهوری است که در سراسر آثار وی این عقیده مشهود می‌باشد. سعدی جمال‌پرستی را تقدیر ازلی و دین و رسم معهود عاشقان می‌داند؛ از این رو به دفعات می‌گوید که نمی‌تواند خود را از دیدار روی خوب که از مظاهر پروردگار است، محروم سازد و این کار را مغایر با طریقت خود می‌داند. اما برای مشاهدان جمال، در صورت عنصری انسانی، شرایطی قایل است و معتقد است که هر فرد عامی و غیرعارف و ظاهربین و بی‌بصری، نباید به رخسار خوبان که مانند آیینه پاک است، بنگرد بلکه این نظربازی و عشق‌ورزی باید عاری از اغراض نفسانی باشد. بنابراین

این کسانی را که نظربازی را وسیله ارضای تمایلات نفسانی خود قرار می‌دهند، نکوهش می‌کند. وی نه تنها زیبایی انسانی بلکه سراسر هستی را مظهر جمال الهی می‌داند و معتقد است که پرستش جمال صوری و عشق مجازی نردبان پایه عشق الهی، و راه وصول به جمال مطلق می‌باشد، و در نهایت اینکه وی در عشق، به صورت‌های مجازی معشوق قانع نگشته، با بصیرت، از جمال شاهدان عبرت حاصل کرده، در طلعت معشوق زمینی، با بی‌قراری در معشوق ازل می‌نگرد.

منابع و مأخذ

- ۱- ابومحبوب، احمد. (۱۳۶۵)، «استتیک و زیبایی در چشم‌انداز عرفان»، نامه مقالات کتابخانه مرکزی تبریز: نشریه اطلاعات.
- ۲- برزشآبادی، امیر عبدالله شهاب‌الدین. (۱۳۷۹)، شرح لمعات شیخ فخرالدین عراقی، مقدمه از محمد خواجوی، به اهتمام احمد قدسی، تهران: نشر مولی.
- ۳- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۶۶)، عبهرالعاشقین، به اهتمام محمد معین و هانری کربن، تهران: منوچهری، چ سوم.
- ۴- _____ . (۱۳۶۰)، شرح شطحیات، به تصحیح و مقدمه هانری کربن، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران.
- ۵- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۵۸)، سلطان طریقت، سوانح زندگی و شرح احوال احمد غزالی، تهران: حقیقت.
- ۶- جامی، عبدالرحمان بن احمد. (بی‌تا)، نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح، مقدمه و پیوست مهدی توحیدی‌پور، تهران: کتاب‌فروشی محمودی.
- ۷- خیام، عمرین ابراهیم. (۱۳۷۹)، نوروزنامه، به کوشش علی حصوری، تهران: چشمه.
- ۸- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۹)، دریچه صبح، تهران: خانه کتاب.
- ۹- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۳)، سعدی در غزل، تهران: قطره.
- ۱۰- ستّاری، جلال. (۱۳۸۹)، عشق صوفیانه، تهران: نشر مرکز، چ ششم.

- ۱۳۶ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - بهار ۱۳۹۲، (ش:ب:۱۵)
- ۱۱- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۹)، کلیات سعدی، تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهرس از بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان، چ دوم.
- ۱۲- شجاع، (۲۵۳۶)، انیس الناس، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۳- صابری، علی محمد. (۱۳۸۹)، حدیث عشق: عشق از دیدگاه چهار متفکر، تهران: نشر علم.
- ۱۴- عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم. (۱۳۶۶)، کلیات دیوان، حواشی و تعلیقات از: م. درویش، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: جاویدان، چ چهارم.
- ۱۵- عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۹)، تمهیدات، مقدمه از عقیف عسیران، تهران: منوچهری، چ هشتم.
- ۱۶- غراب، محمود محمود. (۱۳۸۹)، عشق و عرفان از دیدگاه ابن عربی، ترجمه سیدمحمد رادمنش، تهران: جامی، چ سوم.
- ۱۷- غزالی، احمد. (۱۳۷۶)، مجموعه آثار فارسی، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: دانشگاه تهران، چ سوم.
- ۱۸- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۰)، شرح مثنوی شریف (جزو نخستین و دوم از دفتر اول)، تهران: علمی و فرهنگی، چ دهم.
- ۱۹- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۴). مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی، تبریز: ستوده، چ چهارم.
- ۲۰- یثربی، سید یحیی. (۱۳۸۵). آب طربناک، تهران: علم.